

Normativisation of Historical Materialism and Its Impact for Iran's Nuclear Case

Mahmoud Shahidi*

Abstract

The structure of fashioned global capitalism has identified with the predominant mechanisms of stabilisation and the desultory mechanisms of domination. In effect , non—class global relations and complex interdependency have formed the underlying structural layers that bolstered the stabilisation -rules ,even if the stray presence of domination -rules, would not authorize them to fully establish. By and large, structure of the global system can be characterise as "turbulent non-polar world" which mainly portray the characteristics of an "asymmetric social order" .From a discourse perspective, sedimentation of stabilisation -rule, require intersubjectivity between agents , or, otherwise , in the presence of normative obstacle between them ,as it is the situation in IRI-U.S relations, intersubjectivity fall out of favor. So in the absence of reassurance, instead of forming a legitimate longstanding accord, entitled as institutionalized one ,the final result , so far as possible, have been, and would be a designated accord.

Keywords: Transformational Model, Historical Materialism, Institutional Accord, Designed Accord.

* Assistant Professor, International Relations, Islamic Azad University, Naraq branch, Naraq, Iran,
ahmoodshahidi@yahoo.com

Date received: 21/12/2022, Date of acceptance: 20/05/2023



هنجارسازی ماتریالیسم تاریخی و پیامد آن برای پرونده هسته‌ای ایران

محمود شهیدی*

چکیده

ادعای این مقاله این است که با تحول ماتریالیسم تاریخی، نظام سرمایه داری امروزی در قالب روابط جهانی غیرطبقاتی و وابستگی متقابل پیچیده رقم خورده است: این وضعیت سازوکارهای ثبات را تقویت می‌کنند: با این حال متأثر از مناسبات قدرت، سازوکارهای سلطه نیز به طور ناسازگاری با سازوکارهای ثبات یا ثبات ساز همراه هستند. تا جایی که به قضیه هسته ای بر می‌گردد، سازوکارهای برقراری «ثبات»، مستلزم جریان بین الاذهانی بین کارگزاران دولتی - ایران و آمریکا - به نظر می‌رسد. اما اعمال قواعد سلطه توسط آمریکا و تبیین ایدئولوژیک متقابل، سبب موانع هنجاری در مسیر فهم بین الاذهانی است. به نظر می‌آید اعتمادسازی باید از مسیر تفاهم بین طرفین دعوا و گفتمانی شدن آن بگذرد. لیک در چنین فضای هنجاری میان دو دولت و در غیاب اطمینان و اعتماد، نمی‌توان انتظار تشکیل یک «توافق نهاده شده»، را در زمینه هسته ای داشت؛ و نتیجه، در بهترین حالت، یک «توافق طراحی شده» بوده و خواهد بود. در مسیر تئوریزه کردن موضوع توافق هسته ای، واقع‌گرایی انتقادی، «پلورالیسم مشاجره ای و ساختارهای سه گانه سلطه نیکلاس اونف به مدد گرفته شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: مدل تحولی (گشتاری) بسکار، ماتریالیسم تاریخی، توافق نهادمند، بینا ذهنیت، ایران، آمریکا.

* استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نراق، نراق، ایران، mahmoodshahidi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۳۰



۱. مقدمه

در مقیاس جغرافیایی، سرمایه داری اکنون یک سیستم نسبتاً جهانی است. با این حال، ماتریالیسم تاریخی به عنوان یک سیستم تبیین که سرمایه داری را نقطه عزیمت خود می‌داند، همچنان مرتبط باقی می‌ماند. مارکسیسم در ایده خود مبنی بر جایگزینی انقلابی برای سرمایه داری اشتباه کرد و استعداد و ظرفیت برای دگرگونی و اصلاح سرمایه داری را دست کم گرفت. فرضیات تضاد گونه (آنتگونیستی) و مبارزه طبقاتی، و این ادعا که سرمایه داری در نهایت ریشه کن خواهد شد، ممکن است فقط یک ادعای تاریخی باشد. اما ادعای دوگانه آن یعنی اولویت‌های شیوه‌های تولید برای تبیین پدیده‌های بین‌المللی و پیگیری نیروی محرکه رقابت و مجادله در همان شیوه‌های تولید اقتصادی و اجتماعی، ادعایی معتبر و کارآمد برای نظریه‌پردازی به نظر می‌رسد. با این حال، در جهان جهانی شده امروز، مبارزه بر سر شیوه‌های تولید رقابتی‌تر و کمتر متعارض (آنتگونیستی) به نظر می‌رسد.

با استناد به دیدگاه هستی‌شناختی رئالیسم انتقادی. بسکار، می‌توان از بازتولید وابستگی متقابل پیچیده در بنیادی‌ترین لایه‌های اجتماعی ساختارهای سرمایه‌داری جهانی صحبت کرد و این احتمالاً می‌تواند در مطالعات مشابه رایج باشد. اما ارائه توضیحی مدون و عمدتاً هنجاری از ماتریالیسم تاریخی برای نظریه‌پردازی رویدادهای مختلف سیاست بین‌الملل رویکردی بدیع به نظر می‌رسد که به لطف اندیشه‌های روش‌شناختی رئالیسم انتقادی، سازنده‌گرایی رادیکال و به نوعی پس‌اساختار لاکلاو و موفه و نیز مکتب انگلیسی امکان‌پذیر است. به طور دقیق‌تر، به نظر می‌رسد که اعمال چنین روش مترقی ترکیبی برای تفسیر مناقشه سیاسی بر سر برنامه هسته‌ای ایران مناسب باشد.

با توجه به نقش میانجی رئالیسم انتقادی روی بسکار (Roy Bhaskar)، می‌توان از آن برای توضیح موضوع و کشف سازوکارهای مؤثر در شکل‌گیری وضعیت بین دو طرف دعوا یعنی ایران و آمریکا استفاده کرد. زنجیره‌ای از سازوکارها نشانگر روشی است که در آن ساختارها سرمایه‌داری عمل می‌کند، تعامل می‌کند و در نهایت گرایش‌های سرمایه‌داری جهانی (ابژه) را چارچوب می‌دهد: بر این اساس، سازوکارهای خلاق و وابستگی متقابل فراملی عمدتاً ساختار اقتصادی متمایز سرمایه‌داری جهانی را پیکربندی می‌کنند و آن را تحکیم می‌بخشند. به موازات، سازوکارهای روابط غیر متعارض (آگونیستی) ساختار اجتماعی سرمایه‌داری را بر می‌سازند. از سوی دیگر، این بررسی نشان می‌دهد که کنش کلامی آمریکا به دلیل مجموعه‌های سه‌گانه قوانین ارشادی، قوانین دستوری، و قوانین تعهدی اونوف، به ترتیب به دنبال ایجاد انواع

هنجارسازی ماتریالیسم تاریخی و پیامد آن برای پرونده هسته‌ای ایران (محمود شهیدی) ۱۰۹

سازوکارهای مسلط هژمونی، سلسله مراتبی و هترونومی علیه جمهوری اسلامی بوده است. در واقع، ایران نمی‌خواهد خود را به چنین قوانین و سازوکارهایی متعهد کند.

از این رو، ساختارهای اجتماعی-اقتصادی زیربنایی ماتریالیسم تاریخی، سازوکارهای ثبات‌ساز را در بر می‌گیرد، اما شبکه‌های گسترده و عمدتاً نامتقارن قدرت، می‌تواند منجر به خوشه‌هایی از کنش کلامی شود که قواعد سلطه را تقویت می‌کند. از این رو، بین این دو مجموعه قواعد رویارویی وجود دارد. واقعیتی که در مناسبات ایران و آمریکا به سبب همین ناهنجارهای سلطه‌گرانه آمریکا و هنجارهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی قابل درک است.

ادعای تحقیق این است که اعتماد سازی در نظام بین الملل برای دستیابی به یک «توافق نهادینه شده» ضروری است. نکته این جاست که این اعتماد سازی از مسیر تفاهم بین‌الذهانی بین طرفین دعوا و گفتمانی شدن آن می‌گذرد. هر زمان که اطمینان و اعتماد بین دو طرف پیچیده یا حتی غیرممکن به نظر برسد، هیچ شانس معتبری برای دستیابی به توافق وجود نخواهد داشت.

۱.۱ پیشینه پژوهش

ماتریالیسم تاریخی به عنوان نظام تبیینی که سرمایه‌داری را نقطه عزیمت خود می‌انگارد همچنان در سیاست و روابط بین‌الملل موضوعیت دارد. مارکسیزم از نظر ایده‌جایگزین انقلابی برای سرمایه‌داری به خطا رفته و استعداد و ظرفیت دگرگونی و اصلاح سرمایه‌داری را کمتر از حد واقعی آن می‌انگاشت. طرد انگاره‌های ستیزه‌جویانه و تخصمی طبقاتی و رد این ادعا که سرمایه‌داری نهایتاً به جنگ می‌انجامد، یک نوآوری نیست؛ حتی ادعای همزاد آن مبنی بر اولویت‌های شیوه تولید برای تبیین پدیده‌های بین‌المللی و پیگیری عوامل رقابت و مشاجره در همین شیوه تولید اقتصادی و اجتماعی امروز نیز در ادبیات سیاسی مسبوق به سابقه است؛ کما این که با استناد به دیدگاه هستی‌شناختی رئالیسم انتقادی روی بسکار می‌توان از بازتولید ساختار پیچیده وابستگی متقابل در بنیادی‌ترین لایه‌های اجتماعی سیاست جهانی سخن راند و این در پژوهش‌های مشابه احتمالاً یافت شدنی است؛ اما ارائه همزمان تبیین‌های هنجاری از ماتریالیسم تاریخی و پرده برداری از سازوکارهای زبانی-گفتمانی و هنجاری-هویتی در متن آن برای تبیین تحولات روابط بین‌الملل موضوعی جدید به نظر می‌رسد که به مدد مشابهت‌سازی‌های آن با رئالیسم انتقادی، پسامارکسیسم و همچنین سازه‌گرایی رادیکال امکان‌پذیر شده است. به عبارت دقیق‌تر، تکمیل ماتریالیسم تاریخی مارکس، با دو گرایش

گفتمانی کردن پسامارکسی، و هنجارسازی رادیکال نیکلاس اونوف - و فراتر از این، بکارگیری آن در تبیین اختلافات بین المللی پژوهشی مفید به نظر می رسد و همچنان جای کار خواهد داشت. این پژوهش نشان می دهد که سه گانه اونف و کنش های کلامی ایالات متحده در قالب های اظهاری، هدایتی و تعهدی در پی برسازی قواعد سلطه گرانه در ابعاد ارشادی، هدایتی و تعهدی علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است. این در حالی است که در اصل ایران نمی خواسته خود را به قواعد هژمونیک، سلسله مراتبی و سرانجام ناهمگونی ایالات متحده متعهد کند.

۲. بکارگیری الگوی تحولی کنش اجتماعی

به نظر می رسد که هرگونه توافق احتمالی در پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران می تواند به عنوان یک واقعیت فراتجربی در اصطلاح بسکار تلقی شود. بدین معنا که با رجوع به لایه های نادیده اجتماعی تبیین گردد. روی بسکار (۲۰۰۸) در کتاب «نظریه ای واقع گرایانه علم» نشان می دهد که توالی دو پدیده یا رویداد لزوماً به معنای وجود رابطه علی بین آن دو نیست. (Bhaskar, 2008) از این رو، کشف واقعیت پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران مستلزم عبور از سطح توافق تجربی و قابل مشاهده یعنی برجام به سطوح پایین تر و مطالعه ساختارها و سازوکار های ایجاد کننده آن است. هستی شناسی روی بسکار به صراحت در سلسله مراتبی از سطوح طبقه بندی شده است که از هستی شناسی سطحی تجربه گرایی فراتر رفته است. از این رو، «قیاس معکوس» به عنوان یک مفهوم روش شناختی نسبتاً جدید در علوم اجتماعی، مستلزم این ایده است که از الگوها یا قواعد قابل مشاهده، برای کشف آنچه آنها را تولید می کند، به سطوح زیرین آنها برگردیم، (Benton & Craib, 2001: 125-126) چه چیزی زیر یا ورای برجام یا هر توافق پیشنهادی دیگری به عنوان یک نهاد قابل مشاهده، بین ایران و ایالات متحده وجود دارد؟ به عبارت دیگر، با رفتن به لایه زیرین چنین توافقی، سازوکارهای پیشران برای ظهور آن چیست؟

با به کارگیری نظریه نظام جهانی و ثورنالیسم، «توافقی مانند برجام» به نظر می رسد، به ترتیب، محصول یک ساختار اجتماعی-اقتصادی «شی شده»، یا اجبار سیستمی باشد که هر دو نقش کارگزار دولتی - ایران و/یا آمریکا - را به اطاعت منفعلانه کاهش می دهند. برعکس، ماتریالیسم تاریخی ذاتاً به امکانات دیالکتیکی موجود برای تغییر در زمینه شیوه های تولید و تغییرات اجتماعی توجه دارد. بنابراین، روش تحلیل مبتنی بر روابط علی بین ساختارها و

هنجارسازی ماتریالیسم تاریخی و پیامد آن برای پرونده هسته‌ای ایران (محمود شهیدی) ۱۱۱

کارگزاران دولتی است. همانطور که ساختارهای اجتماعی و اقتصادی دارای قدرت علی هستند، طرفین مذاکره با ایران (و البته خود ایران) با تکیه بر همین ویژگی، ممکن است ساختارهای موجود را تغییر داده یا بازتولید کنند. مدل تحولی کنش اجتماعی، به جامعه سرمایه داری جهانی و پراکسیس دولت‌ها یک ویژگی مولد می‌دهد.

در حالی که ساختار طبیعی سازوکارهای متناوب، قابل کنترل، آزمایش یا تجربه است، پیچیدگی سیستم‌های باز امکان آزمایش و تجربه قطعی ادعاهای علوم اجتماعی را محدود می‌کند. زیرا امکان فراهم آوردن چنین شرایط آزمایشگاهی در اجتماع وجود ندارد. در اینجا، تجزیه و تحلیل داده‌های ما بر اساس ساختارهای مولد از یک سو، و کارگزاران دولتی است که به هم مرتبط هستند. (Linklater, 1999: 25 165-175) از این رو، فرض بر این است که ساختارها و کارگزاران در یک «زمینه تصادفی و باز» با هم تعامل دارند. ساختارهای اجتماعی-اقتصادی هم شرایط همیشه حاضر و هم پیامد بازتولید دائمی کارگزار دولتی هستند. (Bhaskar, 2015, p. xix) در واقع کنش‌های بازیگران دولتی هم تولید آگاهانه و هم بازتولید ناخودآگاه جامعه سرمایه داری است. (Harvey, 2002, :35) افزون بر این، همانطور که در مورد عمق هستی‌شناسی و قشربندی در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی بحث می‌کنیم، می‌توان هر کارگزار دولتی را مانند ساختار دارای عمق هستی‌شناختی دانست، به این معنا که دارای باورها و تجربیات متراکمی است که کنش او متأثر از آن است و آن را برهان علی کارگزار می‌نامند. (Pleasant, 1999) بنابراین، علیرغم تأکید بر مولد بودن ساختارهای سرمایه داری، تلاش می‌شود از ساختارگرایی صرف اجتناب شود و نقش دولت‌ها به عنوان کارگزاران فراموش نشود.

ادعای نگارنده این است که سازوکارهای علی باید به نحوی در ارتباط با فهم بین‌الذهانی میان دو کارگزار دولتی - ایران و آمریکا - مورد مطالعه قرار گیرد. اطمینان و اعتماد متقابل میان کارگزاران دولتی در سرمایه داری جهانی، برای غلبه بر عدم اطمینانی که بر شرایط پرونده هسته‌ای سایه افکنده است، ضروری به نظر رسیده است.

۳. پیوند گفتمان با ابژه

رنالسیم انتقادی برخی از وجوه هر یک از نگرش‌های اثباتگرایی و پسا-اثباتگرایی را رد و برخی دیگر را می‌پذیرد و از رهگذر نگرش چند پارادایمی می‌کوشد به ترکیب جدیدی دست یابد. هردو نگرش یک ساختار متافیزیک مشترک دارند. برای اثباتگرایان واقعیت در واژه‌های تجربی معنا می‌یابد و برای پست پوزیتیویست‌ها (پسا-اثباتگرایان) در الفاظ زبانی /گفتمانی

تجلی می‌یابد. «بودن» فراتر از دید اثباتی (آنچه قابل تجربه است) یا دید فرائباتی (آنچه به زبان می‌آید و از آن سخن می‌گویند) معنا می‌شود. جهان در قالب شرایطی برای امکان پذیری ظهور شناخته می‌شود حتی امثال جورج و والتز نیز به «بودن» جهانی پیش از ساخته شدن (construction) معتقدند. از نظر جورج - نزدیک به دیدگاه پسااثباتگرایان -، سوزها و ابژه‌ها به صورت زبانی - اجتماعی ساخته شده‌اند. در مقابل، برای کنت والتز "آنچه ما - افراد - از واقعیت در ذهن داریم یک برداشت برساخته و بازسازی شده طی دوره‌هاست" واقعیت حاصل انتخاب‌های خردورزانه ما و سازماندهی چیزهایی است که در کمیت‌های گسترده در دسترس هستند. (Patomäki and Wight.2000:217-218) هرچند بیشتر فرائباتگرایان - البته نه همه آنها - معتقدند "هیچ چیز خارج از زبان و گفتمان نیست" اما آنها در عمل به آن چیزها ارجاع می‌دهند. و حتی اثباتگرایان نیز با موجودیت‌های تئوریک غیر قابل مشاهده به عنوان «گویا آنها وجود دارند» رفتار می‌کنند. پس نوعی تعهد تلویحی به رئالیسم هستی‌شناختی در هردو نظریه هست. برای اثبات‌گرایان موجودیت‌های قابل رویت، واقعی محسوب می‌شود و برای فرائباتگرایان گفتمان‌ها و فضاها بین‌الذهانی واقعی تلقی می‌گردند. اگر ابژه‌ها در گفتمان خلق می‌شوند پس دیگر چیز بیشتر - عمیق‌تری - برای کشف باقی نمی‌ماند. در دید پسا مدرن پیگیری برای عمق‌ها و ساز و کارها بیهوده است و در واقع این مشکل اساسی آن از جهت هستی‌شناسی است. (Patomäki and Wight.2000:217-218) پس نوعی تحول مفهومی از سطح به عمق ساختارها و ریشه‌ها لازم است تا همان گفتمان‌های واقعی مبتنی بر ابژه را کشف کرد. در بحث گفتمانی رئالیسم انتقادی، تلاش بر این است که «زمینه‌های عینی» - در قالب روابط و مناسبات اجتماعی - مد نظر قرار گیرد. به عبارت دیگر - و طبق گفته ارنستو لاکلاو - هیچ «رویارویی» خارج از ابژه (در قالب عینی) رخ نمی‌دهد. این نگرش مشابه رئالیسم انتقادی بسکار است. پس می‌تواند به مدد آن بیاید.

نهادینه شدن گفتمانی یک ابژه نشان می‌دهد که از دید لاکلاو ابژه نسبت به گفتمان، پیشاتجربی نیست؛ اما آن قبلاً از نظر گفتمانی «عینیت» یافته است. البته این که از دید لاکلاو ابژه می‌تواند خارج از کنش‌های گفتمانی «ما» بی‌معنی باشد برای بسکار احتمالاً مشکل‌زا است؛ چراکه او روندهای علی را فراتر از «بودن انسان‌ها» - و مستقل از آن - تعبیر می‌کند. اما مغایرتی با تکمیل‌کنندگی گفتمان به عنوان معنا ساز روابط علی ندارد. حسن گفتمان لاکلابی، این است که نظام معنایی وسیع‌تری است که علاوه بر زبان وارد حوزه اجتماعی نیز می‌شود.

درکل رویکرد گفتمانی لاکلابی به نظر می‌رسد در کشف واقعیات گفتمانی کاربرد خواهد داشت. پس این نگاه گفتمانی می‌تواند مکمل رئالیسم انتقادی بسکار باشد. با این حال اذعان می‌شود که گفتمان‌ها می‌توانند درباره ابژه‌های خود به اشتباه افتند (البته زمانی که فارغ از ارتباط عینی با ابژه‌ها بوده و فراتر از ساز و کارهای علی عمل کنند.) اما گفتمان پسامارکسی - لاکلابی به دلیل توجه به پیچیدگی‌های اجتماعی و نگاه شبکه‌ای و تودرتو به مناسبات عینی قدرت در این زمینه به نظر قابل تمایز می‌رسد.

ارنست لاکلاو در بحث هایش یک "دنیای خارجی" خارج از دسترسی ما را می‌پذیرد - و در اینجا بسیار مشابه بسکار می‌اندیشد؛ اما تاکید می‌کند برای این که این دنیای بیرونی معنایی داشته باشد، باید از یک "پیکربندی گفتمانی" ساخته شده باشد. پس دنیای خارجی اساساً هست اما معنایابی آن گفتمانی است. مهم این است که از یک ابژه پیشاتجربی - و غیر عینی - در گفتمان بحث نمی‌کنیم. و این سبب نزدیکی به ایده رئالیسم انتقادی بسکار می‌شود، چه فقط در یک گفتمان است که ابژه واقعی، واجد معنی می‌شود. از دید لاکلاو محدودده یا حد و مرز میان خارج و داخل در همه زمانها ثابت نیست بلکه به ابژه و پیکربندی گفتمانی چسبیده است. جهان سیاست و ظهور سیاسی در ارتباط تام با روابط اجتماعی است. (: Brown, & et. Al. 2002) به این روی در بحث ما می‌توان این گونه استنتاج نمود که دنیای سرمایه داری و سازوکارها و ساختارهای آن وجود دارد اما واجد معنایابی گفتمانی نیز هست. در بخش‌های بعدی وارد جزئیات این سازوکارها و ساختارهای به مدد نظریات جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین الملل خواهیم شد.

۴. سازوکارهای «باز تولید ثبات» و «باز تولید سلطه» (Domination versus stabilisation)

درک شکل جدید تولید سرمایه‌داری به کشف سازوکارهای ساختاری درونی آن بستگی دارد. نظام سرمایه‌داری جهانی با وساطت رئالیسم انتقادی بسکار می‌تواند به ساختارهای اجتماعی - اقتصادی طبقه‌بندی شود؛ این‌ها لایه‌های ساختاری زیرین را تشکیل می‌دهند؛ و سازوکارهای ثبات‌ساز را به عنوان مهم‌ترین منافع سرمایه‌داری ایجاد می‌کنند. در مقابل این سازوکار ثبات‌ساز، شبکه روابط قدرت نیز می‌توانند به سازوکارهای سلطه منجر شوند.

در تحلیل اونف، کنش‌های کلامی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: اظهاری، هدایتی، و تعهدی که قواعد مشابه و متناسب تعلیمی (ارشادی)، هدایتی و تعهدی را تولید می‌کنند؛ این قواعد به نوبه خود و به ترتیب، سه نوع ساختار هژمونیک، سلسله مراتبی و هترونومیک را

ایجاد می‌کنند. رعایت قوانین به پایداری سازوکارها یا ساختارها کمک می‌کند، اما نافرمانی آنها را از بین می‌برد! این خوشه سه گانه کنش‌های گفتاری می‌تواند در روابط ایران و آمریکا مفید باشد. زیرا در واقع، نه ایران و نه آمریکا قصد معقولی برای بازسازی روابط متقابل از طریق اطمینان بخشی ندارند. در واقع، قواعد سلطه، کسب اعتماد را به دلیل فقدان فهم بین‌الذهانی دشوار می‌کند!

در رویکرد اونوف، قواعد هدایتی جنبه‌های مجازاتی یا تضمین‌کننده ضد ایران داشته و به فشارها ضد ایران قدرت و قوت می‌بخشد، مجازات‌هایی که بیشتر در چارچوب تحریم‌های ثانویه علیه شرکت‌ها یا دولت‌هایی که با ایران تجارت می‌کنند، تجلی می‌کند. با این حال، به دلیل آشفتگی در سیاست جهانی، ائتلاف‌های دولت محور نمی‌توانند چنین مجازات‌هایی را به اندازه کافی در برابر انواع شرکت‌های بین‌المللی مختلف (INC) و شرکت‌های چند ملیتی (MNC) در دنیای چند محوری حفظ یا دست کم تضمین کنند (Rosenau, 1990). «قواعد تعهد» اساساً می‌تواند شامل مفاد قانونی هر قرارداد اجتماعی مانند برجام باشد که در آن حقوق و تکالیفی به رسمیت شناخته شده است. اگرچه مقررات مندرج در برجام یا هر سند اینچینی دیگری عمده‌تأ دارای حالت رسمی و متقابل هستند، اما به ندرت پیامدها و امتیازات متقارنی را توزیع می‌کنند! در قضیه برجام، ایالات متحده عمده‌تأ به عنوان صاحب حق خود را مستحق دریافت مزایای خاصی دانسته، و حتی این اختیار را داشته که به شیوه‌ای تبعیض‌آمیز یا روش‌های خاصی عمل کند، همانطور که با خروج از توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ این کار را انجام داد. از این رو، جمهوری اسلامی ایران به عنوان «دیگری تعیین شده» با آمریکا یا غرب در تعامل بوده است و در واقع وظیفه داشته است در تعیین یا تخصیص چنین مزایا و اختیاراتی دخالت نکند!

ایالات متحده در برابر نفوذ منطقه‌ای ایران، یک نظام ائتلاف گونه با دول عربی و اسرائیل تشکیل داد: می‌توان به پیمان ابراهیم و همچنین نشست‌ها و اجلاس‌های متوالی مانند نقب و شرم‌الشیخ اشاره نمود: بعلاوه آمریکا نظام اتحاد خود را با اروپا تقویت کرد؛ تا از طریق اجرای این سیاست‌ها به تعهدات ضد ایرانی خود جامعه عمل بپوشاند: از نظر یک طرفه بودن این تعهدات می‌توان آنها را نماد قواعد تعهد انگاشت. به نظر می‌آید که خروج آمریکا از برجام و سپس سیاست فشار حداکثری ترامپ علیه ایران به منظور تلاش برای تحکیم مجدد قواعد یک طرفه تعهدی به ضرر تهران بوده است. در مقابل، توسعه فناوری موشکی و نفوذ منطقه‌ای ایران ناسازگار با قواعد تعهد صادر شده توسط ایالات متحده تخمین زده می‌شود. بنابراین واضح

است که کارکرد اصلی قواعد یا سازوکارهای تعهد، ایجاد یک وضعیت سلطه ناهمگون و عمدتاً تبعیض آمیز بین ایران و ایالات متحده بوده است. اقدامات ایذایی، اعمال تحریم‌ها، ارباب، تهدید و حتی توسل محدود به زور مانند حملات سایبری توسط متحدان آمریکا نیز بیشتر واجد خصوصیات تضمین‌کنندگی یا تنبیهی به نظر می‌رسد. این سیاست‌ها، می‌توانند در زمره قواعد هدایتی محسوب شوند.^۲

عبارت «مشت آهنی در دستکش مخملی» رهبر جمهوری اسلامی ایران در دوران ریاست جمهوری اوباما، بیانی صریح، نه تنها از عدم پذیرش قواعد هدایتی و تضمین‌های ایالات متحده، بلکه مهمتر از آن، زنجیره‌ای از تلاش برای نافرمانی استراتژیک از قواعد تعهدی ایالات متحده است. بنابراین این دیدگاه صرفاً یک کنش کلامی اظهاری در رد سلطه ایالات متحده نبود، بلکه آمادگی برای مخالفت با شکل‌گیری قوانین تعهدآور علیه ایران نیز بوده است.

محتوای قراردادی مانند برجام به عنوان قواعد تعهدی، به سبب هنجارهای انقلابی ایران پذیرفته نشده، و بنابراین رسمیت نیافته است. در واقع ادعا می‌شود که نه تنها ایران به‌عنوان کارگزار، بلکه ساختار خود نظام بین‌الملل نیز به دلیل قدرت و منافع سرمایه‌داری جهانی، با ساختارهای سلطه سازگاری ندارد. انواع سازوکارهای سلطه بر خلاف منافع سرمایه‌داری جهانی است و به همین دلیل مشروعیت کافی برای همراهی اعضای نظام بین‌الملل نداشته است. (Onuf, 2013: 86&183) امروزه قدرت دیگر ابزاری برای تسلط طبقه، گروه یا بلوک خاصی از قدرت نیست (۲۸۸: Nash ۲۰۰۱). از این رو، قواعد سلطه‌ی اونوف ادامه دارد، اما تحت الشعاع سازوکارهای ثبات‌سازکننده ماتریالیسم تاریخی قرار می‌گیرد. با توجه به سازوکارها و منافع سرمایه‌داری و برخلاف سازوکارهای سلطه سه‌گانه اونوف، ظرفیت‌های تسلط ایالات متحده کاملاً تعیین‌کننده نبوده است. دقیقاً برای همین فرصت‌های ساختاری، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک عامل تحریک‌شده، تا آنجا که ممکن بوده است، بار تحقیرآمیز قواعد سلطه را بر عهده نگرفته است.

۵. سیاست آمریکا و فهم بین‌الذهانی

بر اساس آنچه گفته شد برای دستیابی به یک «توافق نهادینه شده»، تعامل بین‌الذهانی ایالات متحده و ایران ضروری بوده است. در واقع، اعتمادسازی از طریق چنین فرآیند بین‌الذهانی قابل دستیابی بوده است، و بنابراین، هر توافقی می‌تواند نمادی از بین‌الذهانیت باشد، که عمدتاً به پیکربندی یک گفتمان منجر می‌شود. اما در فقدان فهم بین‌الذهانی بین دو طرف

حداکثر منجر به «توافق طراحی شده» می شود. در مقابل، سازوکارهای ثبات ساز ماتریالیسم تاریخی در جایی که وابستگی متقابل بین طرف های دعوا (کارگزاران دولتی) کم و بیش متقارن باشد، بیشتر قابلیت آشکار شدن دارد.

از سوی دیگر، ظهور و سقوط «نگرش های (نو)محافظه کار» در ایالات متحده را می توان به عنوان نقطه عطفی در نیت -منافع و ترجیحات- دولت های سرکار در ایالات متحده در نظر گرفت. محافل سیاسی نزدیک به این نگرش، در اوج خود، از ترویج دموکراسی حتی به قیمت مداخله در امور داخلی کشورهای به اصطلاح غیرلیبرال یا سرکش حمایت می کردند. جورج دبلیو بوش تجسم ایدئولوژی محافظه کاری به ویژه در دوره اول ریاست جمهوری خود بود. اما پس از به حاشیه راندن ایده تکامل خطی لیبرالیسم و ظهور حباب ها در تصمیم گیری سیاست خارجی، ظرفیت ایالات متحده برای برتری ایدئولوژیک کاهش یافت و سیاست خارجی آن به الزامات اساسی "نظم نامتقارن جهانی" نزدیک شد. از این رو، به نظر می رسد که رویکرد سیاست تغییر رژیم ایالات متحده تا حدودی در خاورمیانه تحت الشعاع قرار گرفته است.

تفاوت های رفتاری کارگزاران دولتی ناشی از علایق و ترجیحات متفاوت آنها است که براساس آن، به دنبال پیگیری شرایط ساختاری برای بهینه سازی فرصت های سیاسی خود هستند. به رغم رهبری سلطه جویانه ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم و ایجاد چارچوب های امنیتی و اقتصادی، امروزه با ظهور قدرت های جدید به ویژه چین، ایالات متحده نه تنها قادر به حفظ نقش هژمونی خود نیست، بلکه قادر به تضمین نهادهای چندجانبه موجود نیز نیست.

با این حال، هرچه عدم تقارن قدرت بین دو طرف منازعه نهادینه شود، همانطور که در روابط ایران و ایالات متحده وجود دارد، روابط سلطه بیشتر ریشه می دواند، به گونه ای که بازتولید آنها جنبه ساختاری یافته و دیگر منحصرأ به نگرش کارگزاران بستگی ندارد. (۱۹۹۸، Smith) در واقع، موانع جدی برای اعمال سلطه حتی توسط قدرت بزرگی مانند ایالات متحده وجود دارد، تا بتواند بر نظم نامتقارن کثرت گرای موجود غلبه کند و آزادانه فراتر از مرزهای خود در سراسر جهان مانور دهد؛ حال، چه، تقصیر -آن گونه که نورئالست هایی مانند میرشایمر تصریح می کنند- به گردن ایده صدور نظم لیبرال دموکراتیک انداخته شود، یا گناه آن متوجه سیاست غیرمنطقی امپریالیستی که توسط یک شبه ناسیونالیست مانند ترامپ هدایت می شد، انداخته شود. کل ایده این است که نظم نامتقارن اجتماعی، سلطه یک نظم یا ناظم

هنجارسازی ماتریالیسم تاریخی و پیامد آن برای پرونده هسته‌ای ایران (محمود شهیدی) ۱۱۷

جهانی منحصر به فرد را بر نمی‌تابد و سیستم آشفته جهان غیرقطبی مانعی برای اعمال رویکردهای سلطه‌گرانه می‌شود.^۳ در مقابل، سرمایه‌داری جهانی اعتمادزایی را به عنوان یک عنصر گفتمانی برای بقای خود لازم دارد. در اینجا، بین الاذهانیت به شکل تفاهم مشترک بین حداقل دو دولت آشکار می‌شود که ارتباط آنها به دلیل اعتمادزایی برای پی ریزی توافق مورد نیاز است. اعتمادزایی، تجلی گفتمانی ساختار اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری جهانی است که از مسیر بین الاذهانی عبور می‌کند. (Zehfuss, ۲۰۰۹).

دانش بین الاذهانی برای هر دو طرف - ایران و آمریکا - معنای اجتماعی کنش را حتی فراتر از دیدگاه کنشگران آشکار می‌کند. در واقع به نظر می‌رسد که تعاملات جمهوری اسلامی ایران و آمریکا جنبه معنایی خاصی نداشته است که بتواند نوعی اطمینان خاطر یا اعتمادزایی را بازنمایی کند. (۵۲: ۲۰۰۹ Nagtzaam). فهم بین الاذهانی به تأیید، محکوم کردن، شکل دادن، اصلاح یا تغییر قواعد بازی در مسیر پیکربندی گفتمان با هدف اطمینان زایی کمک می‌کند.

۶. نتیجه‌گیری

ماتریالیسم تاریخی به عنوان ابزاری برای توصیف تحولات سیاسی-اجتماعی، مدل تحولی کنش اجتماعی در رئالیسم انتقادی را به زیبایی به تصویر کشیده است. به این معنا، نه تکامل خطی نظام سرمایه‌داری رخ خواهد داد و نه فروپاشی ارتدوکس آن. وقتی ابزارها، نیروها و شیوه‌های تولید از طریق توسعه فناوری و جهانی شدن توسعه می‌یابند، روابط تولید قبلی منسوخ می‌شود. تغییر زیرساخت - تعامل ابزارها، نیروها و روابط تولید - منجر به دگرگونی روبنا می‌شود، این یعنی همان سطح قابل مشاهده در رئالیسم انتقادی. درک شکل جدید تولید سرمایه‌داری به کشف سازوکارهای ساختاری درونی آن بستگی دارد. نظام سرمایه‌داری جهانی با میانجیگری رئالیسم انتقادی، بسکار، می‌تواند به لایه‌های زیرین اجتماعی-اقتصادی با دو لایه بالایی ثبات ساز و سلطه تقسیم شود که به موجب آن فقدان یا وجود بین الاذهانیت در نهایت می‌تواند به اطمینان یا بی اعتمادی بین کارگزاران دولتی منجر شود. از این رو، رسیدن به توافق نهادینه شده بین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده قاعدتا باید در یک رابطه بین الاذهانی ارزیابی شود.

به این ترتیب، به نظر می‌رسد سازوکارهای «ثبات ساز» به عنوان منفعت یا قدرت اصلی سرمایه‌داری جهانی عمل می‌کنند. هر یک از این دو سازوکار ثبات ساز و سلطه، مورفولوژی

(ریخت شناسی) خاص خود را دارند: نگرش ثبات ساز با فهم بین الذهانی، و نگرش تسلط با کنش های سلطه آنوف مطابقت دارد. انتشار عمدتاً افقی قدرت و فقدان قطبیت در نظم اجتماعی به منزله به حاشیه رانده شدن ایده توازن متعارف قدرت، و جایگزینی روابط اجتماعی و گفتمانی قدرت، فراتر از طبقه بندی سنتی قطبیت، توسط طرفداران نئورئالیسم یا نظام جهانی است.

به نظر می رسد که اعتمادسازی اگرچه به عنوان مرحله نهایی ارتباط بین طرفین -ایران و آمریکا- ظاهر می شود، اما در تحلیل نهایی در چارچوب گزاره های بین الذهانی معنا می یابد. بنابراین، زنجیره ای از سازوکارهای مادی، هنجاری و گفتمانی است که می تواند در مرحله نهایی به توافق برسد. در مقابل، عدم امکان رسیدن به نوعی اعتماد، نشانه ای است که به دلیل عدم تقارن قدرت دو طرف از یک سو و انگیزه های هنجاری آنها از سوی دیگر، فقدان بین الذهانیت را نشان می دهد.

در این جا، می توان بین سازوکارهای هنجاری و گفتمانی تمایز قائل شد، به این صورت که سازوکارهای گفتمانی در یک فضا-زمانی تحقق می یابند که از طریق آن نهایتاً اعتمادسازی می تواند اتفاق بیفتد، اما سازوکارهای هنجاری ناظر بر موانع اعتمادسازی است. موانع محلی شامل تلاش ایالات متحده برای اجرای قواعد سلطه از یک سو و رویکرد ایدئولوژیک ایران از سوی دیگر، و موانع جهانی همان عدم تقارن قدرت دو طرف است. از آنجایی که تعدد مراکز قدرت افزایش می یابد و ویژگی های ساختاری چند قطبی نیز وجود ندارد، ساختار نظام جهانی همچنان غیرقطبی تعریف می شود وضعیت کلی را می توان «غیر قطبی متلاطم» نامید.

در پرونده هسته ای، جز یک «توافق طراحی شده» نمی توان انتظار بیشتری داشت. چنین توافقی بیانگر وضعیتی است که در آن طرف مقابل -مشخصاً، ایالات متحده- به دلیل رویکرد تبعیض آمیز خود، سعی می کند به قواعد سلطه گرایانه متوسل شود. در مقابل، به نظر می رسد که یک توافق نهادمند نه تنها فراتر از شی انگاری (reification) ساختاری نظریه سیستم جهانی است، بلکه از مقاصد کارگزاران نیز فراتر می رود. به عبارت دیگر، خواص توافق، به عنوان محصول سازوکارهای ساختاری، از خواص کارگزاران -ایران و ۱+۵- و ساختارها فراتر می رود. احتمالاً این دلیل نارضایتی کنگره آمریکا و نگرانی برخی گروه ها در ایران از تصویب یک توافق نهادینه شده، بوده است. در مجموع، بعید به نظر می رسد که در رویکرد ایران در مقابل ایالات متحده، تغییر مهمی ایجاد شود. به عبارت دیگر، سیاست آگونیستی لاکلاو و موفه تنها در صورتی می تواند ماده خام نظریه پردازی «روابط ایران و ایالات متحده» را

فراهم کند، که آن دو دولت یکدیگر را از منظر هنجاری به رسمیت بشناسند، موضوعی که در این جا منتفی است.^۴ در واقع، برجام ۲۰۱۵ نه تنها به دلیل خروج دولت ترامپ، بلکه عمدتاً به دلیل رویکرد متضاد هنجاری دو طرف، یکی سلطه جو و دیگری انقلابی، دوام نیاورد.

سازوکار های سلطه را می توان با ادبیات بسکار توضیح داد: در چنین صحنه‌ای می توان نشان داد که سازوکار های اظهاری، هدایتی و تعهدی - بر خلاف سازوکار های وابستگی متقابل پیچیده و روابط جهانی غیرطبقاتی - می توانند، به ترتیب، ساختارهای هژمونیک، سلسله مراتبی و هترونومیک ایجاد کنند. به این معنا، این سازوکارها در پی ریزی نوعی روابط قدرت تبعیض آمیز فعال می شوند.

روابط قدرت در مناسبات ایران و آمریکا مشهود بوده است. ایالات متحده تلاش کرد تا این گونه روابط سلطه را با توسل به ایدئولوژی لیبرال دمکراتیک یا با فانتزی «جنگ علیه تروریسم» یا شعار «اول آمریکا»، طبیعی نمایی کند. در واقع تلاش های ایالات متحده برای برسازگی گفتمان تهدید ایران به عنوان یک خطر قریب الوقوع برای جامعه جهانی، یا برای ساخت یک بلوک تاریخی در برابر آن، چندان موفقیت آمیز به نظر نمی رسد.

پی نوشت‌ها

۱. مزیت مجموعه کنش های گفتاری اونوف در اینجا این است که قواعد اجتماعی را در پرتو شبکه نامتقارن قدرت، توضیح می دهد. با کاوشی عمیق، یک نظریه به ظاهر سیاسی یا حقوقی را به یک نظریه اجتماعی منتقل می کند. «چرخش زبانی» در اندیشه او به شکلی بسیار مهم تر - یا بدیع - برای درک ساختار خود جامعه به کار می رود: (Gould D, 2017:180-182) کنش های گفتاری و بازی های زبانی متعاقب آن به اندازه کافی قدرتمند هستند، زیرا، همانطور که اونوف استدلال می کند، نمایانگر و موجد اعمال هستند. به گفته اونف، ما شاهد زنجیره ای از کنش های کلامی مبادلاتی هستیم که منجر به کنش یا عمل می شود و به مرور زمان تبدیل به قوانین تخلف ناپذیر شده است. بنابراین، رویکرد او مبتنی بر زنجیره‌ای از زبان، قواعد و قاعده(ها) است که منجر به عمل می شود. (Onuf, 2013)

۲. زمانی که مقامات ایالات متحده سیاست های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را محکوم می کنند، یا به تقویت ائتلاف یا اتحاد منطقه ای از جمله پیمانهای ابراهیم در جنوب به عنوان تضمین علیه نفوذ منطقه ای ایران مبادرت می ورزند ممکن است بتوانند از قواعد ارشادی (تعلیمی) خود مانند الزامات و اصول دموکراسی لیبرال و صلح دموکراتیک حمایت دریافت کنند. در این صورت قواعد ارشادی هم متقابلاً تقویت می شوند.

۳. به نظر می‌رسد که دولت ایالات متحده موفق نشده سیاست مهار (Restraint) را - آنطور که نئورئالیست‌هایی مانند میرشایمر توصیه می‌کنند - در قبال ایران به طور کامل اجرا کند.
۴. برای مطالعه بیشتر سیاست شناسایی recognition یا به رسمیت شناختن، رجوع کنید به (۱۳۹۰-۲۰۱۳: ۱۴۰، Martin & Mouffe)، و (۱۹۱، ۸۷: ۱۹۹۸ Smith). کنش متقابل آگونیستی، از وخامت اوضاع به سمت تعارض، جلوگیری کرده و نوعی تلاش برای مهار نسبی دشمنی و تخاصم و سوق دادن آن به مشاجره است. از این دید، به طور کلی، تعارض به شکل «تخاصم» (مبارزه بین دشمنان) نیست، بلکه به شکل «آگونیسم» ظاهر می‌شود. (Mouffe، ۲۰۱۶).

کتاب‌نامه

- Archer .Margaret (1998), **Critical Realism: Essential Readings**, U. K; Taylor & Francis Ltd.
- Benton, T., & Craib, I. (2001). **Philosophy of Social Science: The Philosophical Foundations of Social Thought**. New York: Palgrave.
- Berberoglu, Berch, (2003) **Globalization of Capital and the Nation-state: Imperialism, Class Struggle, and the State in the Age of Global Capitalism**, Lanham: Rowman & Littlefield.
- Bhaskar, Roy (2008), **A Realist Theory of Science**, London: Routledge.
- Bhaskar, Roy (2015), **The Possibility of Naturalism: A Philosophical Critique of The Contemporary Human Sciences**, New York and London: Routledge. 4rd Edition
- Bhaskar, Roy (2012) "Interviewed, Question by Christopher Norris", *Philosophers Magazine*. Issue 8, <http://www.Philosophers.Co.uk/current/Bhaskar.htm>
- Brown Andrew, & et. al, (2002) **Critical Realism and Marxism**, London & New York: Routledge.
- Buch-hansen, Hubert (2011), "Critical Realism in the Social Sciences, an Interview with Roy Bhaskar", *Distinktion*, No. 11 : 59-69. <https://doi.org/10.1080/1600910X.2005.9672913>
- Ehrbar, Hans G. (1998), **Marxism and critical realism**. . Presentation for Heterodox Economics students association. September.
- Gould Harry D, (2017) **The Art of World-Making: Nicholas Greenwood Onuf and his Critics**. Routledge .
- Harvey, David L. (2002), "Agency and Community: A Critical Realist Paradigm", *Journal for the Theory of Social Behavior*, Vol. 32, No 2, 1 :163-194 .
- Heikki Patomäki , and Wight Colin (2000). "After Postpositivism? The Promises of Critical Realism" , *International Studies Quarterly*. Volume 44(2) : 213-237.
- Kaboub, Fadhel. (2001) "Roy Bhaskar's Critical Realism, A Brief Overview and a critical Evaluation", <http://F.students.umkc.edu/fkfc8/Bhaskarcr.htm>.
- Kubalkova Vendulka, Onuf Nicholas, Kowert Paul, (2015) **International Relations in a Constructed World**, New York and London ,Routledge Taylor & Francis Group.

هنجارسازی ماتریالیسم تاریخی و پیامد آن برای پرونده هسته‌ای ایران (محمود شهیدی) ۱۲۱

- Linklater Andrew, "Transforming Political Community: A Response to the Critics" *Review of International Studies* (1999), 25, 165–175 Copyright © British International Studies Association.
- Macdonald Bradley J.(2006), **Performing Marx: Contemporary Negotiations of a Living Tradition**, Newyork: suny press.
- Marsden, Richard(1999) **The Nature of Capital: Marx After Foucault**,. London& New York: Routledge.
- Martin James, Mouffe Chantal(2013) **Hegemony, Radical Democracy, and the Political**, London: Routledge.
- Morse Julia C. & Keohane. (2014)"Contested Multilateralism" *The review of International Organisations*.9(4).
- Mouffe Chantal,(2016)" Democratic Politics and Conflict: An Agonistic Approach", *Política común* , Volume 9, <https://doi.org/10.3998/pc.12322227.0009.011>
- Onuf ,Nicholas(2013) ,**World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations**,Routledge:London & Newyork.
- Onuf, Nicholas,(1994) "The Constitution of International Society", *European Journal of International Law*, vol. 5. 1–19
- Parker J., "Historical Developments and Theoretical Approaches in Sociology", *Structuration Theories*, Vol. II- ©Encyclopedia of Life Support Systems (EOLSS).
- Peacock, Mark (2000), "Explaining Theory Choice: An Assessment of the Critical Realist Contribution to Explanation", *Journal for the Theory of Social Behavior*, Vol. 30, Number3. 2-3
- Pleasant Nigel(1999),**Wittgenstein and the idea of a critical social theory: a critique of Giddens, Habermas and Bhaskar**, London & New york: Routledge .
- Wad, Peter (2001), "C.Rand Comparative Sociology", 5th IACR Conference.